

## رویکرد به علم کلام از منظر اهل سنت (پذیرش یا عدم پذیرش)

محمد معینی فر<sup>۱</sup>

سید محمد یزدانی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۸

### چکیده

اقبال و ادبار به علم کلام از دیرباز در میان دانشمندان سنی مذهب، منشأ اختلاف و درگیری بوده است. عده ای آن را کفر و زندقه و متکلمان را مرتد و گمراه، و گروه دیگر آن را اشرف علوم دانسته و گفته‌اند یادگیری و آموزش این علم، پسندیده و در مواردی حتی ضروری و لازم است. از آنجایی که وظیفه این دانش، پاسداری از عقاید دینی است، سفارش پرداختن به آن، منطقی و عقلانی تر به نظر می‌رسد؛ اما اینکه چرا عده‌ای رأی به عدم یادگیری و پرهیز از آن داده‌اند، نیازمند تحلیل و بررسی دقیق است. آیا مقصود آنها از تکفیر متکلمان، همان کسانی است که از اصول دین و عقاید اسلامی دفاع می‌کنند یا گروه خاصی از متکلمان منظور ایشان است؟ نوشتار حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی به این نتیجه رسیده است که تکفیر متکلمان و رأی به پرهیز از آموختن کلام، ارتباطی به «علم کلام» رایج در میان مسلمانان ندارد، بلکه مقصود، برخی از مباحث کلامی و گروه خاصی از متکلمان و فرقه‌های کلامی است.

واژگان کلیدی: علم کلام، اشاعره، ماتریدیه، اهل حدیث، اهل سنت.

۱. استادیار گروه مذاهب کلامی دانشگاه ادیان و مذاهب. mohagegkaraki@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری مذاهب کلامی دانشگاه ادیان و مذاهب. Smyzdani110@gmail.com

## مقدمه

دین اسلام از سه بخش عقاید، احکام و اخلاق تشکیل شده است. عقیده، مهم‌ترین قسمت دین به‌شمار می‌رود و از حیث رتبه، مقدم بر شریعت و اخلاق است؛ زیرا پیش از عمل به احکام و اخلاق، باید تکلیف عقیده مشخص شده باشد. روشن است تا کسی خدا و پیامبرش را نشناسد، از شریعت و اخلاق دینی شناختی ندارد که به آن پایبند شود.

علم کلام، عهده‌دار بخش عقاید دین و رسالت‌های آن، اثبات اصول عقاید، معرفت خداوند و چگونگی پرستش او، شناخت انبیا و دیگر اصول اعتقادی و نیز نگاهداری و پاسبانی از مرزهای آن در برابر شبهات مخالفان و معاندان است (مظفر، ۱۴۲۲ق: ۱۹/۱). بنابر گفته شهرستانی، معتزله برای نخستین بار، نام «علم کلام» را برای «علم عقیده» برگزیده و مبدع این علم بوده‌اند. (شهرستانی، ۱۴۰۴ق: ۳۰/۱). همچنین از آن با عناوینی همچون «فقه الأكبر»، «علم التوحید» (تفتازانی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۶)، «علم اصول دین» (ابن‌اثیر، ۱۴۰۰ق: ۱۶۱/۳)، «علم شریعت» و «عقلیات» (ابن تیمیه، ۱۴۲۵ق: ۳۰۷/۱۹) و... نیز یاد کرده‌اند. گفته شده که ارزش هر علمی به ارزش معلومات آن دانش، وابسته است و چون موضوع اصلی علم کلام، شناخت خداوند است و چیزی بزرگ‌تر از خداوند و صفات او نیست، پس شایسته است که این علم در قیاس با سایر علوم، «اکبر» نامیده شود. (عبدالعزیز بخاری، ۱۴۱۸ق: ۱۷/۱)

درباره دلیل نام‌گذاری علم عقیده به علم کلام، گمانه‌زنی‌های گوناگونی مطرح شده است. برخی گفته‌اند که چون نخستین موضوعی که مسلمانان بر سر آن به جدال پرداخته‌اند، مخلوق بودن یا ازلی بودن «کلام الهی» بود (ابن‌خلکان، ۱۹۷۱م: ۲۷۱/۴؛ ابن‌اثیر، ۱۴۰۰ق: ۱۶۱/۳) یا چون بحث از کلام الهی مشهورترین مسئله علم کلام است که سبب کشتار و خونریزی زیادی شده (ایجی، ۱۴۱۷ق: ۴۵/۱) این اسم شایسته آن گردید. عده‌ای گفته‌اند که چون مباحث آن با جمله «الکلام فی...» شروع می‌شود (تفتازانی، ۱۴۰۱ق: ۶۷) و یا چون توانایی بر کلام و سخن گفتن در شریعت را به متکلم می‌دهد (قنوجی، ۱۹۷۸م: ۶۸/۲) آن را «علم کلام» نامیده‌اند. و در نهایت، کمال‌الدین بیاضی از متکلمان نامدار ماتریدی ادعا کرده است که چون اصول علم کلام از کلام خداوند گرفته می‌شود، آن را «علم کلام» می‌نامند. (بیاضی، ۱۴۲۵ق: ۳۰)

درباره پذیرش، فراگیری و آموزش علم کلام، دیدگاه‌های مختلفی در میان پیشوایان و دانشمندان سنی وجود دارد. برخی یادگیری و آموختن آن را کفر و زندقه و متکلمان را کافر و مرتد اعلام کرده‌اند و گروهی دیگر فتوا داده‌اند که تعلیم و آموختن آن به دیگران، مستحب و گاه حتی واجب است.

با توجه به اهمیت یادگیری و پاسبانی از باورها، رأی به ضروری بودن فراگیری علم کلام، قابل پذیرش و منطقی به نظر می‌رسد؛ اما تحلیل دقیق این مسئله که پیشوایان اهل سنت به علمی که وظیفه آن پاسداری از دین است، چگونه رأی به «کفر و زندقه» بودن داده‌اند، جای بسی تأمل و تدبر دارد. آیا مقصود آنها از تکفیر متکلمان، همان کسانی هستند که از اصول عقیده دفاع می‌کنند یا گروه خاصی از متکلمان است که به گمان آنان بدعت گذار بوده‌اند؟

این پژوهش، در پی پاسخ به این سوال، با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و با بررسی دیدگاه‌ها و ادله مخالفان و موافقان علم کلام از میان پیشوایان و دانشوران مذاهب مختلف سنی مسلک، به این نتیجه رسیده است که تکفیر متکلمان و رأی به پرهیز از آموختن کلام، ارتباطی به «علم کلام» رایج در میان مسلمانان، ندارد؛ بلکه مقصود تکفیر کنندگان و تحریم کنندگان، طرح و گفت‌وگو درباره برخی از مباحث کلامی و گروه خاصی از متکلمان و فرقه‌های کلامی است.

## ۱. پیشنهاد

درباره پرداختن یا نپرداختن به علم کلام، کتاب‌های متعددی در طول تاریخ اسلام نوشته شده است که بیشتر آنها به دنبال اثبات تحریم آن بوده‌اند، مانند:

۱. رسالة الغنیه عن الکلام وأهله؛ ابوسلیمان حمد بن محمد بستی خطابی، متوفای ۳۸۸ق.
۲. أحادیث فی ذم الکلام وأهله ابوالفضل عبدالرحمن بن احمد رازی، مشهور به مقرئ، متوفای ۴۵۴ق.
۳. ذم الکلام وأهله؛ ابواسماعیل عبدالله بن محمد انصاری هروی، متوفای ۴۸۱ق.
۴. الإلتصار لأصحاب الحدیث؛ ابوالمظفر منصور بن محمد سمعانی شافعی، متوفای ۴۸۹ق.
۴. إلیجام العوام عن علم الکلام؛ ابوحامد محمد بن محمد غزالی، متوفای ۵۰۵ق.
۵. تحریم النظر فی کتب الکلام؛ ابومحمد موفق الدین عبدالله بن احمد، مشهور به

ابن قدامه مقدسی، متوفای ۶۲۰ق.

۶. الرد علی المنطقیین؛ ابوالعباس احمد عبدالحلیم ابن تیمیه حرانی حنبلی، متوفای ۷۲۸ق.

۷. صون المنطق و الکلام عن فنی المنطق و الکلام؛ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، متوفای ۹۱۱ق.

تمام این کتاب‌ها در رد علم کلام و لزوم نپرداختن به آن نوشته شده‌اند. تنها کتاب تخصصی در دفاع از کلام که از قدما برجای مانده، رساله استحسان الخوض فی علم الکلام بوده که نام دیگر آن، رساله فی الرد علی من ظن أن الاشتغال بالکلام بدعة است که آن را به ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، متوفای ۳۲۴ق نسبت داده‌اند.

در سال‌های اخیر، مقالاتی با عناوین زیر نوشته شده است که نویسندگان آنها تلاش کرده‌اند به هر دو دیدگاه بپردازند:

۱. علم الکلام بین الذم و المدیح؛ احمد سامح علی، مجله المنهاج، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۷۷ش.

۲. علم الکلام و حکم الإشتغال به؛ محفوظ سالمی، دراسات (الجزائر)، جامعه تلمسان، شماره ۳۴، سال ۲۰۱۵.

این دو مقاله علاوه بر اختصار و عدم جامعیت، تنها به بخشی از مطالب، آن هم به صورت ناقص پرداخته است؛ زیرا در این مقالات دیدگاه برخی از بزرگان اهل سنت، مانند ابوحنیفه طرح نشده و به نظر دیگر موافقان نیز توجه چندانی نشده و بیشتر نظرات شخصی نویسنده، بیان شده است. ذکر این نکته نیز ضروری به نظر می‌رسد که تمام این نوشته‌ها به زبان عربی نگاشته شده و در زبان فارسی تاکنون، مقاله یا کتابی با این موضوع، نوشته نشده است.

## ۲. تعریف علم کلام

درباره تعریف علم کلام، دیدگاه‌های متفاوتی از منظر علمای شیعه و اهل سنت وجود دارد، اما از آنجایی که این نوشتار بررسی دیدگاه اهل سنت را در نظر دارد، به برخی از تعاریف اهل سنت اشاره می‌کند. قاضی عضدالدین ایجی از متکلمان نامدار اشعری در تعریف علم کلام گفته است: «کلام، علمی است که انسان را قادر می‌سازد تا عقاید دینی را

با استدلال و دفع شبهات، اثبات کند». (ایچی، ۱۴۱۷ق: ۳۱/۱)  
سعدالدین تفتازانی اشعری آن را «آگاهی از باورهای دینی، با ادله یقینی» (تفتازانی، ۱۴۱۰ق: ۶/۱) و ابن خلدون آن را «علم دفاع از عقاید ایمانی با ادله عقلی و پاسخ به بدعت گذاران و منحرفان از عقیده سلف و اهل سنت» (ابن خلدون، ۱۹۸۴م: ۴۵۸/۱) تعریف کرده‌اند.

از مجموع تعریف‌ها چنان برمی‌آید که: علم کلام، دانشی است که ملکه اثبات عقاید دینی و دفاع از آن را در وجود متکلم، نهادینه و او را در رد شبهات مخالفان توانا می‌سازد و هدف نهایی از آموختن آن نیز تقویت اعتقادات دینی، از طریق برهان‌های عقلی و قطعی و رد شبهات دشمنان و مخالفان است.

### ۳. بدگویی‌ها از علم کلام

تعداد زیادی از علمای اهل سنت، به‌ویژه پیشوایان چهار مذهب مشهور فقهی، در برابر علم کلام موضع‌گیری‌های تندی داشته و با یادگیری و آموزش آن مخالفت کرده‌اند؛ هرچند که برخی از آنها تنها نقل قول بوده و با سایر نقل قول‌ها از همین افراد، در تضاد کامل است. از آنجایی که مطلب درباره این موضوع، بسیار گسترده است و در این نوشتار اندک نمی‌گنجد تنها به نقل و بررسی دیدگاه برخی از علمای اهل سنت می‌پردازیم.

#### ۱-۳. ابوحنیفه (متوفای ۱۵۰ق)

مذهب نعمان بن ثابت ابوحنیفه، پیشوای حنفی‌ها، از نظر تاریخی، نخستین مذهب فقهی رسمی اهل سنت به‌شمار می‌رود. برخی از علمای اهل سنت که بیشتر آنها از «اهل حدیث» هستند، عباراتی را از او نقل کرده‌اند که گویا ابوحنیفه با «علم کلام» موافق نبوده است. عبدالرحمن بن احمد مقری و ابن تیمیه، از محمد بن الحسن شیبانی، شاگرد ابوحنیفه نقل کرده‌اند که: «ابوحنیفه ما را به یادگیری فقه ترغیب و از کلام نهی می‌کرد». (مقری، ۱۴۱۷ق: ۸۸/۱؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۸ق: ۵۶۱/۶)

و نیز از او نقل شده است که «هرکس با جدال به دنبال دین برود، زندیق می‌شود». (خطیب بغدادی، ۱۴۰۳ق: ۱۵۹/۲)

اما از دیگر روایات نقل شده از او چنین برمی‌آید که ابوحنیفه نه به‌صورت مطلق با علم

کلام، بلکه با برخی از مباحث و اصحاب کلامی همچون عمرو بن عبید از سران قدریه و اعتزال (ذهبی، ۱۴۰۵ق: ۱۰۴/۶)، مخالف بوده است: «ابوحنیفه می گفت: خداوند، عمرو بن عبید را لعنت کند؛ زیرا راهگشای مردم به علم کلام و اعتقاداتی که به مردم ارتباطی ندارد، شد». (مقری، ۱۴۱۷ق: ۸۸/۱؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۸ق: ۵۶۱/۶)

و در روایت دیگری از او درباره «عرض و جوهر و جسم» سوال کرده‌اند که چنین گفته است: «این‌ها، سخنان فلاسفه است؛ شما دنبال اثر و طریقه سلف باش و از هر نوپدیدی و بدعت، دوری کن». (ابن تیمیه، ۱۴۰۸ق: ۵۶۱/۶؛ قاسمی، ۱۳۹۹ق: ۲۹۸/۱؛ تیمی اصفهانی، ۱۴۱۹ق: ۱۱۶-۱۱۵/۱)

بنابر آنچه گذشت ابوحنیفه با قدریه، معتزله و فلاسفه و نیز با جدال مخالف بوده است، اما اینکه با اصل علم کلام به‌عنوان دانشی که وظیفه او شناخت و نگهداری از مرزهای دینی است، مخالف باشد، قطعی نیست. البته در ادامه ثابت خواهد شد که ابوحنیفه، طرفدار علم کلام بوده و آن را شریف‌ترین علم و «فقه الاکبر» نامیده است.

### ۲-۳. مالک بن انس (متوفای ۱۷۹ق)

مالک بن انس، پیشوای مذهب مالکی، صاحب القاب «شَیْخُ الْإِسْلَامِ، حُجَّةُ الْأُمَّةِ، إِمَامُ دَارِ الْهَجْرَةِ...» (ذهبی، ۱۴۰۵ق: ۴۸/۸) چون طرفدار و از بنیانگذاران «اهل حدیث» بوده، به شدت علیه «علم کلام» موضع گرفته است. هروی و ابن تیمیه از او نقل کرده‌اند که: «هر کس با علم کلام به دنبال دین برود، زندیق می‌شود». (هروی، ۱۴۱۸ق: ۷۱/۵؛ ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق: ۴۷۳/۱۶)

این گونه مطالب از زبان مالک، بسیار نقل شده است، اما آنچه درباره ابوحنیفه گذشت، درباره مالک بن انس نیز صدق می‌کند؛ زیرا از روایاتی که از او نیز نقل شده، چنین برمی‌آید که مقصود مالک، مطلق علم کلام نیست، بلکه مقصود او نیز متکلمانی همچون عمرو بن عبید، قدریه و معتزله بوده است. عبدالرحمن مقری و ابن تیمیه نقل کرده‌اند که عبدالرحمن بن مهدی گفته: «بر مالک وارد شدم. شخصی نزد او بود و درباره قرآن سوال می‌کرد. مالک گفت: شاید تو از پیروان عمرو بن عبید هستی. خدا عمرو را لعنت کند؛ زیرا او این بدعت‌های کلامی را بنا نهاد. اگر کلام، علم بود، صحابه و تابعین درباره آنها سخن می‌گفتند؛ همان گونه که درباره احکام و شرایع سخن گفته‌اند. علم کلام، باطل است و به

باطل راهنمایی می‌کند». (مقری، ۱۴۱۷ ق: ۹۶/۱-۹۷؛ ابن تیمیه، ۱۳۹۲ ق: ۶۷/۱؛ سفارینی، ۱۴۰۲ ق: ۱۰۹/۱)

از این روایت برمی‌آید که مراد مالک از «کلام» سخنان نوپدید بود که عمرو بن عبید، قدری‌ها و معتزله درباره مخلوق بودن کلام الهی و همچنین صفات خداوند، پایه‌ریزی کردند که پیش از آن در جامعه اسلامی پیشینه نداشت. این مسئله با روایت دیگری که اشهب بن عبدالعزیز از مالک نقل کرده، روشن‌تر می‌شود: «مالک می‌گفت: از بدعت دوری کنید. گفته شد مقصود از بدعت چیست؟ فرمود: اهل بدعت کسانی هستند که درباره اسماء، صفات، کلام، علم و قدرت صحابه بحث می‌کنند و از مباحثی که صحابه و تابعین درباره آن سکوت کرده‌اند، ساکت نمی‌نشینند». (مقری، ۱۴۱۷ ق: ۸۲/۱؛ هروی، ۱۴۱۸ ق: ۷۰/۵؛ بغوی، ۱۴۰۳ ق: ۲۱۷/۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۱ ق: ۸۸/۲؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۸ ق: ۲۴۴/۵)

از این روایت استفاده می‌شود که مقصود مالک از بدعت‌های کلامی عمرو بن عبید، گفت‌وگو درباره خداوند و بعضی از صفات همچون کلام و... بوده است.

ابن عبدالبر قرطبی پس از نقل روایتی از مالک در نکوهش علم کلام، به روشنی بیان می‌کند که مقصود او از «کلام»، گفت‌وگو درباره صفات و اسماء الهی همانند سخنانی که جهمیه، قدریه و معتزله می‌گفتند، بوده است. در ادامه از زبان مالک و گروهی از علمای قدیم و جدید اهل فتوا و حدیث نقل می‌کند که اگر کسی بترسد که اهل کلام، مردم را گمراه و آنها را از مذهبشان رویگردان کند، ضروری است که علم کلام را به منظور رد باطل، یاد بگیرد و سکوت نکند. (ابن عبدالبر، ۱۳۹۸ ق: ۹۵/۲)

نتیجه آنکه مقصود مالک نیز حرمت مطلق یادگیری علم کلام نیست؛ بلکه منظور او مخالفت با قدریه، معتزله و افرادی همچون عمرو بن عبید بوده که کلام الهی را مخلوق دانسته و درباره اسماء و صفات الهی به بحث و جدال می‌پرداختند.

### ۳-۳. ابویوسف شیبانی (متوفای ۱۸۲ ق)

قاضی ابویوسف یعقوب بن ابراهیم شیبانی، از شاگردان نامدار ابوحنیفه که ذهبی او را «الإمام، المُجْتَهِدُ، العَلَمَةُ، المُحَدِّثُ» (ذهبی، ۱۴۰۵ ق: ۵۳۵/۸) نامیده، از کسانی است که مطالبی از او علیه علم کلام نقل شده است. بسیاری از بزرگان اهل سنت از او نقل کرده‌اند که: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ بِالْكَلامِ تَرَدَّقَ».

«هر کس با کلام به دنبال علم برود، زندیق می‌شود» (غزالی، ۱۴۰۵ق: ۸۸؛ مقدسی، ۱۴۱۰ق: ۴۱؛ وکیع، ۱۳۶۶ق: ۲۵۸/۳؛ ابوطالب مکی، ۱۴۲۶ق: ۲۳۹/۱؛ ابن‌بطه، ۱۴۱۵ق: ۵۳۷/۲؛ ابن‌تیمیه، ۱۴۰۸ق: ۸۷/۶).

در روایت دیگری آمده که او به بشر بن غیاث مریسی که از شاگردانش و نیز از متکلمان مشهور جهمی مسلک و طرفدار خلق قرآن بوده (ذهبی، ۱۴۰۵ق: ۱۹۹/۱۰)، می‌گفت: «آگاهی از کلام، همان جهل و ناآگاهی به کلام، عین علم است. هنگامی که کسی در کلام سرآمد می‌شود، به او زندیق می‌گویند یا به زندیق بودن متهم می‌شود. ای بشر شنیده‌ام که درباره قرآن سخن می‌گویی...» (دارمی، ۱۴۳۳ق: ۳۳؛ صالحی دمشقی، ۱۴۱۷ق: ۱۷/۱؛ ابوطالب مکی، ۱۴۲۶ق: ۲۵۸/۱).

برخی دیگر همین سخن او را با تعبیر «العلم بالخصومة والكلام جهل» نقل کرده‌اند (هروی، ۱۴۱۸ق: ۲۰۴/۵).

شمس‌الدین ذهبی در شرح این جمله نوشته است: «مثال ابویوسف، شبهات و اشکالاتی است که از نتایج افکار اهل کلام حاصل شده. آنها درباره آیات صفات و احادیث آن با یکدیگر جدال و همدیگر را تکفیر می‌کردند. و همین مسئله منشا اعتزال، جهمی‌گری و تجسیم و هر بلای دیگر شد.» (ذهبی، ۱۴۰۵ق: ۵۳۹/۸).

بنابر آنچه گذشت، ابویوسف نیز با اصل علم کلام که همان «علم دفاع از دین» باشد، مخالف نبوده؛ بلکه با افرادی همچون مریسی، جهمی و معتزله مخالف بود که درباره آیات صفات الهی، جدال کرده و باب تکفیر یکدیگر را باز کرده‌اند.

### ۳-۴. شافعی (متوفای ۲۰۴ق)

از محمد بن ادریس شافعی، پیشوای مذهب شافعی‌ها، مطالب بسیاری در نكوهش علم کلام نقل شده است. مانند: «الْكَلَامُ يَلْعَنُ أَهْلَ الْكَلَامِ» (مقرئ، ۱۴۱۷ق: ۸۳/۱).

همچنین نقل شده است: «کسی ردای کلام را نپوشیده که رستگار شده باشد.» (مقدسی، ۱۴۱۰ق: ۴۱) در جای دیگری گفته است: «از کلام همان‌گونه فرار کن که از شیر فرار می‌کنی. علم به کلام، جهل است.» (تیمی اصفهانی، ۱۴۱۹ق: ۲۲۴/۱).

ابومظفر سمعانی نقل کرده که شافعی برای تحریم علم کلام این چنین استدلال کرده است: «از نگاه کردن به کلام بپرهیزید؛ زیرا اگر از مردی در مسئله فقهی سوال کنند و



پاسخ اشتباه بدهد، یا اگر درباره مردی که مرد دیگر را کشته پرسد و او در پاسخ بگوید که دیه اش یک تخم مرغ است، حداکثر به او می‌خندند؛ اما اگر مسئله کلامی از او سوال کنند و پاسخ اشتباه بدهد، او را متهم به بدعت می‌کنند». (سمعی، ۱۴۱۷ق: ۹)

مقدسی از شافعی نقل کرده است که: «نظر من درباره اهل کلام این است که آنها را با شاخه درخت خرما بزنند و در میان عشایر و قبایل بچرخانند و بگویند: این جزای کسی است که کتاب و سنت را ترک و کلام را انتخاب کرده است». (مقدسی، ۱۴۱۰ق: ۴۱)

ذهبی در روایت دیگری، از ابو عبدالرحمن اشعری نقل کرده است: «دیدگاه من درباره اهل کلام، این است که با شلاق بر آنها رو بند بزنیم (آن قدر شلاق بزنید که سیاه شوند، انگار رو بند زده‌اند) و آنها را از شهرها بیرون کنید».

او سپس می‌گوید که این مطلب از شافعی به صورت متواتر نقل شده است. (ذهبی، ۱۴۰۵ق: ۲۹/۱۰)

بسیاری از علمای اهل سنت از یونس بن عبدالاعلی نقل کرده‌اند: «پس از آنکه شافعی با حفص الفرد گفت و گو کرد، بر او وارد شدم. شافعی گفت: از اهل کلام چیزهایی فهمیدم که هرگز تصورش را نمی‌کردم؛ به راستی اگر شخصی تمام آنچه را که خداوند نهی کرده مرتکب شود؛ غیر از شرک، بهتر از آن است که به کلام مبتلا شود». (مقری، ۱۴۱۷ق: ۸۱/۱؛ تیمی اصفهانی، ۱۴۱۹ق: ۱۱۵/۱؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۳ق: ۲۸۰/۱؛ همو: ۱۴۰۶ق: ۶۱۱/۲)

ابویحیی حفص الفرد، از دوستان ابوهدیل علاف از کسانی بود که به مخلوق بودن قرآن اعتقاد داشت و شافعی با او درباره همین مسئله گفت و گو کرده است؛ چنانچه ذهبی از ربیع بن سلمان نقل کرده: «زمانی که شافعی با حفص الفرد صحبت می‌کرد، حفص گفت: قرآن مخلوق است. شافعی به او گفت: تو به خدای بزرگ کافر شدی».

ذهبی سپس از مزنی نقل می‌کند که شافعی از غوطه‌ور شدن در کلام نهی می‌کرد. در ادامه، گفت و گوی شافعی با بشرالمیسی را نقل کرده است. (ذهبی، ۱۴۰۵ق: ۳۰/۱۰)

او در روایت دیگری از حسین الکرایسی نقل می‌کند: «از شافعی درباره مسئله‌ای از کلام سوال کردند. او خشمگین شد و گفت: این مطلب را از حفص الفرد و همفکرانش پرس؛ خدا آنها را خوار کند». (همان: ۲۹)

این دو روایت به خوبی نشان می‌دهد که مقصود شافعی نیز متکلمانی همچون حفص الفرد، می‌سی و... بوده که در آن زمان به عنوان متکلم شناخته می‌شدند و شاخصه

اصولی اعتقادی آنها گفت و گو درباره کلام الهی و مخلوق دانستن آن بود و شافعی نیز آنان را کافر دانسته است. بعضی از روایت، کلام شافعی را به صورت مطلق و برخی مقید نقل کرده‌اند. این قید نشان می‌دهد که مقصود شافعی از نکوهش علم کلام، چه نوع کلام و متکلمی بوده است. ابن عساکر در توضیح روایات شافعی در نکوهش علم کلام، به نقل از بیهقی، همین مسئله را یادآور شده است (ابن عساکر، ۱۴۰۴: ۳۴۱)، او می‌نویسد: «چگونه می‌تواند کلام اهل سنت و جماعت، مقصود شافعی باشد و حال آنکه خود او مناظره و تزویر کسانی از اهل اهواء را که به گوش اطرافانش رسیده بود، افشاء می‌کرد؟» (همان)

ابن عساکر در ادامه به برخی از مناظرات شافعی اشاره کرده و به نقل از بیهقی می‌نویسد: «حکایتی که مزنی از شافعی نقل کرده، دلالت بر این دارد که او علم کلام را آموخته بود و در آن زیاده‌روی هم کرده است؛ سپس ترک مناظره را در هنگامی که نیازی به آن نیست، مستحب دانسته و تنها مذهب قدریه را نکوهش کرده است.» (همان: ۳۴۴)

با توجه به آنچه گذشت مشخص شد که شافعی نیز با اصل علم کلام مخالف نبوده؛ بلکه به‌باور خودش با کلام اهل باطل به مخالفت برخاست.

### ۵-۳. احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ق)

احمد بن محمد بن حنبل، پیشوای اهل حدیث و امام حنبله، او بیشترین و تندترین موضع‌گیری‌ها را بر ضد کلام و متکلمان داشت. از او نقل شده است که: «امامان کلام، زندقه هستند.» (سمعانی، ۱۴۱۷ق: ۹؛ ابوطالب مکی، ۱۴۲۶ق: ۱/۱۷۲ و ۲۳۹؛ غزالی، ۱۴۰۵ق: ۸۷؛ عمران‌ی، ۱۹۹۹م: ۱۳۰/۱؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق: ۲/۱۳۹)

ابن عبدالبر، ابن جوزی و ابن قدامه نقل نکرده‌اند که احمد گفت: «متکلمان هرگز به رستگاری نمی‌رسند؛ دیده نشده کسی سمت کلام برود؛ مگر اینکه در قلب او حقه‌ای است.» (ابن عبدالبر، ۱۳۹۸ق: ۲/۹۵؛ مقدسی، ۱۴۱۰ق: ۴۱؛ ابن جوزی، ۱۴۰۵ق: ۱۰۲)

و باز هم از وی نقل شده که: «با اصحاب کلام همنشین مشو؛ حتی اگر از سنت دفاع کردند.» (ابن ابی یعلی، بی‌تا: ۳۳۴/۱؛ ذهبی، ۱۴۰۷ق: ۹۱/۱۸؛ ابن مفلح مقدسی، ۱۴۱۷ق: ۱/۲۲۳)

توجه به زمان، شرایط و پدیده‌های تاریخی دوران ابن حنبل، در فهم متونی که از او در ضدیت با علم کلام گزارش شده، کمک شایانی خواهد کرد. عصر احمد بن حنبل، دوران اوج بحث‌ها و مشاجرات اهل حدیث با معتزلی‌ها؛ به‌ویژه در بحث خلق قرآن بود که از آن

به عنوان «فته» یاد کرده‌اند. در سال ۲۱۸ق، مأمون عباسی در نامه‌ای که به اسحاق بن ابراهیم، حاکم بغداد نوشت از او خواست که قضات، فقها و محدثان را با «خلق قرآن» امتحان کند. هر کس پذیرفت که قرآن مخلوق است، او را رها و هر کس نپذیرفت، به او خیر دهد تا درباره‌اش تصمیم‌گیری کند. (ابن اثیر، ۱۴۱۷ق: ۵/۵۷۲)

احمد بن حنبل از کسانی بود که در برابر فشار حکمران بغداد مقاومت کرد؛ تا آنجا که او را با غل و زنجیر نزد مأمون فرستادند، او را زندانی کردند و تا زمان متوکل عباسی به علت عدم پذیرش حادث بودن قرآن، در حبس ماند. (همان: ۵۷۶)

با روی کار آمدن متوکل عباسی، چرخ روزگار به نفع اهل حدیث و به زیان معتزلیان چرخید. احمد بن حنبل و همکفرانش، آزاد شده و به مرکز حکومت فراخوانده شدند. به دنبال این ماجرا، اعتقاد به خلق قرآن، ممنوع شد. متوکل بخشنامه‌ای به سراسر ممالک اسلامی فرستاد و پرداختن به علم کلام و طرفداری از «خلق قرآن» را ممنوع کرد. (ابن کثیر، ۱۴۲۴ق، ج ۱۴، ص ۳۵۰)

همچنین از او نقل شده: «هر کس کلام یاد بگیرد، رستگار نمی‌شود. و هر کس کلام یاد بگیرد، از اینکه جهمی شود، در امان نیست». (ذهبی، ۱۴۰۵ق: ۱۱/۲۹۱؛ همو، ۱۴۰۷ق: ۱۸/۹۰؛ ابن مفلح مقدسی، ۱۴۱۷ق: ۱/۲۲۳)

بنابراین آنچه احمد بن حنبل آن را حرام و زندقه می‌دانست، مباحث نوین و تازه رسم شده‌ای همچون خلق قرآن، انکار یا اثبات برخی از صفات الهی و... بود؛ نه مطلق علم کلام به عنوان «علم دفاع از دین». چه اینکه خود احمد نیز با مناظره، مشاجره و بحث با معتزلیان، قدریه و جهمیه، در حقیقت با کمک علم کلام، عرصه را بر مخالفان خود تنگ و حاکم وقت را قانع کرد که از دیدگاه او طرفداری کند.

ابن تیمیه حرانی نیز تاکید کرده است که احمد بن حنبل از ادله عقلی صحیح برای اثبات مطالب الهی کمک می‌گرفت؛ اما اگر این ادله با کتاب و سنت، مخالف یا ابداعی در دین بود، او نیز مخالفت می‌کرد. وی در رساله‌ای به متوکل نوشت: «من کلام را دوست ندارم؛ مگر اینکه در کتاب خدا یا حدیثی از رسول خدا ﷺ، صحابه یا تابعین وجود داشته باشد؛ اما اگر غیر از این باشد، پسندیده نیست». (ابن تیمیه، ۱۴۱۷ق: ۷/۱۵۵)

کمال الدین بیاضی نیز به روشنی بیان کرده است که مقصود احمد بن حنبل از نكوهش کلام، کلام اهل اهواء و بدعت بوده، نه مطلق علم کلامی که رایج است. به همین دلیل بود

که وی با حارث محاسبی قهر کرد. (بیاضی، ۱۴۲۵ق: ۳۷)

#### ۴. ستایش‌های علم کلام

تعداد زیادی از دانشمندان اهل سنت، به‌ویژه پیروان اشعری و ماتریدی حنفی، علم کلام را تمجید و تحسین کرده و گفته‌اند که این علم، اشرف علوم بشری است؛ زیرا مسئله اصلی آن، شناخت خداوند بوده و چیزی بالاتر از خداوند وجود ندارد. بنابراین یادگیری و آموزش آن به دیگران شایسته تحسین و حتی در مواردی که شبهه‌افکنان عقاید دینی مردم را هدف قرار داده باشند، واجب است. آنان برای اثبات این مسئله، به آیات قرآن، سیره صحابه، تابعین و پیشوایان اهل سنت در طول تاریخ، استدلال کرده‌اند. مطالب این بخش نیز بسیار گسترده و نیازمند تالیف چندین مقاله و کتاب است که به‌سبب محدودیت و اختصار این پژوهش، تنها به بخش‌های مهم‌تری از آن، اشاره و نظرات تعدادی از بزرگان اهل سنت بیان خواهد شد.

#### ۴-۱. ابوحنیفه (متوفای ۱۵۰)

ابوحنیفه نعمان بن ثابت، نه تنها با علم کلام مخالف نبود، بلکه پیروان و شاگردانش را به یادگیری آن نیز تشویق می‌کرد. مشهور است که او علم اصول اعتقادات را «فقه الاکبر» و علم به فروع و احکام فقهی را «فقه اصغر» نامید. این نامگذاری، نشانگر جایگاه علم کلام نزد او است. وی در همین راستا کتابی در علم اصول دینی با عنوان «الفقه الاکبر» نگاشته است (زرکشی، ۱۴۲۱ق: ۱۷/۱؛ بزدوی، بی تا: ۳) عبدالعزیز بخاری، ابوحنیفه را پیشوای علم اصول دین خوانده (عبدالعزیز بخاری، ۱۴۱۸ق: ۱۷/۱) و دلیل نام‌گذاری این کتاب به «فقه الاکبر» را موضوع این علم دانسته است: «شرف هر علمی به معلوم آن است و هیچ معلومی بزرگ‌تر از خدا و صفاتش نیست؛ از این جهت ابوحنیفه آن را فقه اکبر نام‌گذاری کرده است» (همان)

اسفرائینی درباره کتاب فقه الاکبر نوشته است: «او کتاب دانش است. در آن حجت‌های غالب بر اهل الحاد و بدعت وجود دارد و در آن اعتقاد متکلمان را تشریح و بهترین روش را در رد مخالفین انتخاب کرده است» (اسفرائینی، ۱۴۰۳ق: ۱۸۴)

ابن ابی‌العز حنفی نیز همین مطلب را گفته است. (ابن ابی‌العز، ۱۳۹۱ق: ۶۵/۱) تفتازانی

معتقد بود که علم اعتقادات را به این دلیل فقه اکبر نام نهاده‌اند که مشهورترین و شریف‌ترین موضوع آن، توحید و صفات است. (تفتازانی، ۱۴۰۱ق: ۶/۱)

برخی از علما تصریح کرده‌اند که هر کس دنبال علم جدل است، به سراغ ابوحنیفه برود. (ابواسحاق شیرازی، بی‌تا: ۷۸/۱؛ ابوشامه مقدسی، ۱۴۲۴ق: ۸۰/۱؛ مزی، ۱۴۰۰ق: ۴۳۶/۲۸) این اشارات نشان می‌دهد که ابوحنیفه به علم جدل آشنا و از آن بهره‌مند بوده است.

عبدالعزیز بخاری درباره مهارت ابوحنیفه در علم کلام این چنین نوشته است: «از مطالبی که بر تبحر ابوحنیفه در علم کلام دلالت دارد، روایتی است که یحیی بن شیبان از او نقل کرده که می‌گفت: «من کسی بودم که به جدل در علم کلام تسلط داشتم، روزگاری را صرف آن کردم، با آن مخاصمه می‌کردم و پیروز می‌شدم. اکثر اهل مناظره، ساکن بصره بودند، بیست و چند بار آنجا رفتم، یک سال یا کمتر و بیشتر ساکن شدم، با بزرگان خوارج از اباضیه، معتزله و سایر اهل اهواء مجادله کردم و به حمدالله بر آنها پیروز شده و شکستشان دادم». (عبدالعزیز بخاری، ۱۴۱۸ق: ۱۹/۱)

از آنچه گذشت مشخص می‌شود که ابوحنیفه، امام اعظم اهل سنت، از طرفداران «علم کلام» و حتی خود او متکلم بوده و علم کلام را شریف‌تر و برتر از علوم دیگر دانسته است.

#### ۲-۴. ابوالحسن بزدوی (متوفای ۳۸۲ق)

ابوالحسن علی بن محمد بزدوی، بزرگ حنفیه و دانشمند ماوراء النهر (ذهبی، ۱۴۰۵ق: ۶۰۲/۱۸) از کسانی است که در علم کلام، کتاب نوشت، وی درباره علم کلام چنین آورده است: «علم بر دو نوع است: علم توحید و صفات و علم شریعت و احکام. اصل در علم اول تمسک به کتاب و سنت، دوری از هوی و بدعت و... است. گذشتگان ما؛ از جمله ابوحنیفه، ابویوسف و محمد و تمام اصحابشان این گونه بوده‌اند. ابوحنیفه در این زمینه، کتاب فقه الاکبر را نوشته و در آن به اثبات صفات، و تقدیر خیر و شر از خداوند و.. پرداخته است». (بزدوی، بی‌تا: ۳)

#### ۳-۴. ابن ابی زید قیروانی مالکی (متوفای ۳۸۶ق)

ابومحمد عبدالله بن ابی زید قیروانی مالکی که ذهبی او را با عناوینی همچون «امام، علامه، رهبر، فقیه، عالم اهل مغرب و مالک کوچک» معرفی کرده (ذهبی، ۱۴۰۵ق: ۱۰/۱۷)، علم

کلام را برترین، بهترین و نزدیک‌ترین علم به خداوند دانسته است: «وَأُولَى الْعُلُومِ وَأَفْضَلُهَا وَأَقْرَبُهَا إِلَى اللَّهِ عِلْمُ دِينِهِ» (قیروانی، بی تا: ۱۶۹)

نفرای مالکی در شرح این جمله می‌نویسد: «برترین علوم برای یادگیری و برترین نزدیک‌ترین به خداوند، علم دین خداست. مقصود از آن، همان علم توحید است که به آن «علم اصول دین»، «علم کلام» و «علم صفات» نیز گفته می‌شود. این علم از آن جهت برترین است که ما را به شناخت ذات خداوند و صفات و شناخت پیامبرانش رهنمون می‌سازد. شرف هر علمی به معلوم اوست و معلوم علم توحید، ذات خداوند و صفات اوست». (نفرای، ۱۴۱۵ق: ۳۵۴/۲)

#### ۴-۴. ابوحامد غزالی شافعی (متوفای ۵۰۵ق)

محمد بن محمد غزالی، محدث، فقیه، مفسر، فیلسوف، عارف و متکلم نامدار اهل سنت که در فقه، شافعی و در کلام اشعری مذهب بوده، درباره علم کلام، آسیب‌های آن، ادله مخالفین و موافقین، به صورت گسترده سخن گفته است. او ابتدا دیدگاه ائمه اربعه اهل سنت که مخالف کلام بوده‌اند را آورده و سپس ادله مخالفین را این چنین بیان می‌کند: «اگر علم کلام جزء دین بود، پیامبر آن را تشریح می‌کرد؛ همان گونه که سایر فرایض و احکام و حتی استنجا را به مردم یاد داده است و اگر علم کلام خوب بود، صحابه به آن می‌پرداختند؛ پس وقتی پیامبر و اصحابش که اساتید ما هستند به علم کلام سفارش نکرده‌اند، زیاده بر آنان طغیان و ظلم است».

سپس به چند اشکال مشهور مخالفان علم کلام پاسخ می‌دهد: «اگر مشکل علم کلام، اصطلاحاتی همچون جوهر و عرض است و این لغات در عصر صحابه نبوده؛ اشکال مهمی نیست؛ چون این واژه‌ها برای تفهیم بهتر معانی ابداع شده‌اند؛ چنانچه در تفسیر، حدیث و فقه نیز عبارت‌های تازه‌ای پدید آمده که در عصر صحابه نبوده است.

اگر محذور در مفاد علم کلام است، قصد متکلمان تنها شناخت دلیل برای حدوث عالم و وحدانیت خالق و صفات اوست؛ همان گونه که در شرع آمده است؛ پس چرا شناخت خداوند با دلیل حرام باشد؟

اگر علم کلام منشأ تعصب، تفرقه، عداوت و کینه است، این مسائل، حرام است و باید از آن دوری کرد؛ همان گونه که کبر، خودبینی، ریا و طلب ریاست نیز حرام است که

ممکن است آموختن علم حدیث، فقه و تفسیر نیز به آن منجر شود».

و در ادامه به آیاتی از قرآن کریم برای مشروعیت علم کلام استدلال می‌کند، آیاتی مانند: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» (البقرة: ۱۱۱)؛ «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» (الأنفال: ۴۲)؛ «إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا» (یونس: ۶۸) «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (الأنعام: ۱۴۹)؛ «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ» (البقرة: ۲۵۸)؛ «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» (البقرة: ۲۵۸)؛ «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ» (الأنعام: ۸۳)؛ «قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا» (هود: ۳۲)؛ وی می‌گوید که قرآن از ابتدا تا انتها، محاجه با کفار است. پیامبران همواره با تمسک به این دستور خداوند که: «وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (النحل: ۱۲۵) با کفار و منکران، مناظره و جدال می‌کردند. صحابه نیز در زمان نیاز، با منکران محاجه می‌کردند؛ مناظره عبدالله بن عباس با خوارج به دستور امیر مؤمنان، مناظره آن حضرت با قدریه، مناظره حسن بصری، عبد الله بن مسعود و... از این نمونه‌هاست.

«اگر بگویند که چرا علم کلام را تدریس و تنصیف نکرده‌اند، می‌گوییم تفسیر، حدیث و فقه نیز همین رویه را داشته‌اند. و در پایان، نظر نهایی او درباره علم کلام این است که علم کلام، همانند خمر، میته و خاک، حرام ذاتی نیست، همانند غسل نیز حلال مطلق نیست؛ هم منفعت دارد و هم ضرر. سود آن، کشف حقایق و شناخت آن حراست از عقیده است و ضرر آن، اشاعه شبهات و تحریک عقاید و... که در هنگام ضرورت، آن نیز حلال می‌شود. پس متکلم باید همانند طیب حاذق باشد که دارو را درست و در موضع خودش استفاده می‌کند» (غزالی، بی تا: ۹۴/۱-۹۷)

#### ۵-۴. بدرالدین ابن جماعه (متوفای ۷۳۳ق)

بدرالدین محمد بن ابراهیم ابن جماعه کنانی شافعی، شیخ الاسلام و قاضی القضاة، مفسر و متکلم نامدار اشعری (ذهبی، ۱۴۰۸ق: ۱۰۳/۲)، کتاب‌های متعددی در علم کلام نگاشته است. وی به نقل از ابو منصور عبدالقاهر بغدادی، طبقه بندی دانشمندان علم کلام از دیدگاه اهل سنت را این گونه مرتب کرده است: «نخستین متکلم اهل سنت از میان اصحاب، علی بن ابی طالب است که با خوارج در مسائل وعد و وعید و با قدریه در قضا و قدر مناظره کرد. پس از او عبدالله بن عمر است که با قدریه و بزرگ آنها، معبد الجهنی مناظره و از آنها بیزاری جست.

نخستین متکلم از اهل سنت از تابعین، عمر بن عبدالعزیز بود که رساله گویایی در رد قدریه نوشت. پس از او زید بن علی است که کتابی در رد قدریه نوشته است. سپس حسن بصری، شعبی و زهری هستند. از همین طبقه، جعفر بن محمد صادق است که کتابی در رد قدریه، خوارج، غلات و روافض نوشته است.

سر آغاز متکلمان از فقها و ارباب مذاهب، ابوحنیفه و شافعی بودند. ابوحنیفه کتابی در رد قدریه به نام فقه اکبر نوشته بود. شافعی دو کتاب در علم کلام نوشته بود که یکی در تصحیح نبوت و رد براهمه و دیگری در رد اهل اهواء و بدعت بود. پس از شافعی، شاگردان او بین فقه و کلام را جمع کردند؛ از جمله حارث بن اسید محاسبی، ابوعلی کرابیسی، حرمله بویطی، داود اصفهانی و ...

از متکلمان اهل سنت در عصر مامون، عبدالله بن سعید تمیمی بود که معتزله را در مجلس مأمون منکوب کرد. حسین بن فضل بجلی، استاد کلام، اصول، تفسیر و تأویل و همچنین عبدالله بن سعد، از شاگردان عبدالله بودند. پس از او، استاد مناظره و پیشوای گیتی در جدل و تحقیق، ابوالحسن اشعری بود که استخوانی در گلوی قدریه، نجاریه، جهمیه، جسمیه، روافض و خوارج شده بود.

از شاگردان مشهور او در علم کلام، ابوالحسن باهلی، ابو عبدالله مجاهد، محمد بن طیب باقلانی، ابن فورک، ابواسحاق مهرانی، ابوالحسن طبری و ... بودند. (ابن جماعه، ۱۴۱۰ق: ۲۱-۲۴)

باتوجه به آنچه که ابن جماعه گفته است، اگر پرداختن به علم کلام و یادگیری آن، کفر و زندقه باشد، بسیاری از بزرگان تاریخ اهل سنت نیز مشمول این رأی خواهند شد.

#### ۴-۶. شاطبی (متوفای ۷۹۰ق)

ابواسحاق ابراهیم بن موسی شاطبی، از متکلمان نامدار اهل سنت و مالکی مذهب بوده، مدعی است که با یاری گرفتن از مصالح مرسله می توان ثابت کرد که علم کلام ریشه در شریعت، قرآن و سنت دارد: «علم اصول دین، همان علم کلام است که وظیفه آن بیان ادله قرآن، سنت یا چیزهایی که در بحث توحید و متعلقات، از آن نشأت می گیرد. شرع بالجمله، دلالت بر اعتبار این علم دارد». (شاطبی، ۱۴۲۹ق: ۱/۲۹)

سپس نتیجه می گیرد که اگر علم کلام و دیگر علومی که در خدمت شریعت هستند،



بدعت باشند، مصحف نویسی و جمع قرآن نیز بدعت بوده و این باطل است؛ پس علم کلام نیز بدعت نیست. (همان)

#### ۷-۴. ابن ابی العز دمشقی (متوفای ۷۹۲ق)

علی بن علی بن محمد، مشهور به ابن ابی العز، از علمای پرآوازه حنفی مذهب، در مقدمه شرح عقاید طحاویه درباره علم کلام می نویسد: «علم اصول دین، اشرف علوم است؛ زیرا شرف هر علمی به معلوم اوست. این علم نسبت به علم فروع، فقه اکبر به شمار می رود؛ به همین علت ابوحنیفه اسم آن را «فقه اکبر» گذاشته است. نیاز بندگان به این علم، بالاتر از هر حاجت و ضرورت به آن، بالاتر از هر ضرورتی است؛ زیرا قلبها زنده نیستند و اطمینان و آرامش ندارند؛ مگر اینکه اسم، صفات و افعالش پروردگار و معبودش را بشناسند...» (ابن ابی العز، ۱۳۹۱ق: ۶۵/۱)

#### ۸-۴. احمد بیاضی (متوفای ۱۰۹۸ق)

کمال الدین احمد بن حسن بیاضی، از متکلمان پرآوازه ماتریدی و حنفی، درباره مشروعیت علم کلام، به صورت گسترده سخن ها گفته و ادله گوناگونی آورده که علم کلام، اشرف علوم است، در ادامه به برخی از آنها اشاره می شود:

الف) علم اصول به ما می آموزد که خدایمان را بشناسیم و چگونه او را عبادت کنیم؛ پس از تمام علوم دیگر شریف تر است؛ زیرا عمل کم با آگاهی، بهتر از عمل کثیر از روی جهل است.

ب) طبق آیات قرآن کریم، عالم از جاهل بهتر است: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (الزمر: ۹). انجام مناسک دینی، بر علم به اصول دین متوقف است؛ پس این علم، اشرف تمام علوم است. سپس به تفصیل در این باره سخن گفته و ادله مخالفین را تک تک پاسخ می دهد.

اگر صحابه به صورت گسترده وارد مباحث کلامی نشده اند، به این دلیل بوده که به آن نیازمند نشده اند؛ همانند کسی که دشمنی ندارد تا با او بجنگد و نیازمند حمل سلاح نیست. در زمان آنها شبهات اعتقادی و فرقه های انحرافی نبوده است که نیازمند دفاع باشند. در اواسط عصر صحابه، گروه هایی همچون خوارج، قدریه و شیعه سربر آوردند که صحابه با

استناد به برهان‌های قاطع، پاسخ آنها را دادند؛ همانند مناظره امیرمؤمنان با خوارج که در قضیه تحکیم، وعد و وعید، شبهاتشان را پاسخ داد. و نیز ابوبکر و عمر درباره قضا و قدر؛ عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، ابوموسی اشعری با خوارج و قدریه مناظره کرده‌اند. از تابعین نیز زید بن علی بن الحسین، عمر بن عبدالعزیز، جعفر بن محمد رضی الله عنه و... مناظره کرده‌اند.

اما در عصر حاضر، گرفتار کسانی شده‌ایم که اعتقاداتمان را زیر سوال می‌برند و خونمان را به دلیل همین باورها حلال می‌دانند. ما باید با آنها مواجه کنیم و از جان و خونمان دفاع کنیم. گرفتار کسانی شده‌ایم که باید با آنها بجنگیم و ناگزیریم که شبهات آنها را پاسخ دهیم.

پس از این، نام تعدادی از علمای اهل سنت؛ مانند: امام الحرمین جوینی، حلیمی، بیهقی، غزالی، رافعی، یافعی، نووی، ابن عساکر، طیبی، حلّی و ابن حجر هیثمی را می‌برد که همگی به روشنی بیان کرده‌اند، یادگیری و پرداختن به علم کلام، واجب کفایی است.

در ادامه نیز به برخی از مطالبی که از ابوحنیفه، ابویوسف، مالک و شافعی و... در نکوهش علم کلام نقل شده، پاسخ داده و نتیجه می‌گیرد که این سخنان ارتباطی به علم کلام و علم دفاع از دین ندارد؛ بلکه مقصود از آن، کلام مخالفان اهل سنت است. علمی که وظیفه آن بیان حق باشد، مکروه نیست؛ بلکه خداوند به آن دستور داده است: ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (النحل: ۱۲۵). (بیاضی، ۱۴۲۵ق: ۳۰-۳۷).

### نتیجه‌گیری

در بخش اول، به بررسی و تحلیل گفتار تعدادی از پیشوایان اهل سنت درباره علم کلام پرداخته شد و ثابت شد که آنان با علم کلام به صورت مطلق مخالف نبوده‌اند. قرن دوم و سوم هجری، دوران کشمکش میان معتزله و دیگر فرقه‌های سنی مسلک بوده است. به همین دلیل دیگر فرقه‌ها به ویژه اهل حدیث به پیشوایی مالک، شافعی و احمد بن حنبل با آنان به شدت مبارزه می‌کردند. چون مبدع نام‌گذاری علم عقیده به «علم کلام» نیز معتزله بوده‌اند.

از طرف دیگر، تعداد زیادی از بزرگان اهل سنت همانند ابوحنیفه، این علم را اشرف علوم دینی خوانده‌اند. گروهی از آنان تصریح کرده‌اند که پذیرش علم کلام برای دفع شبهات، واجب و آموزش آن به دیگران نیز ضروری است. این دیدگاه باتوجه به هویت

علم کلام و رسالت آن، که همان معرفت نسبت به اصول دین و دفاع از عقاید دینی است، منطقی تر و با کتاب، سنت و سیره فقها و پیشوایان سنی، حتی کسانی که فتوا به کفر متکلمان داده‌اند، سازگارتر است. زیرا خود آنان نیز به گونه‌ای متکلم بوده‌اند و در برابر فرقه‌هایی که تصور می‌کردند بدعت‌گذار هستند، ایستادگی و با دانشمندان آنان مناظره کرده و در رد آنان، کتاب‌ها و رساله‌های گوناگونی نوشته‌اند.

گزیده سخن آن است که: تکفیر متکلمان و رأی به پرهیز از آموختن کلام به وسیله برخی از پیشوایان سنی، ارتباطی به «علم کلام» رایج در میان مسلمانان ندارد؛ بلکه مقصود تحریم‌کنندگان، طرح و گفت‌وگو درباره برخی از مباحث کلامی همچون کلام الهی و گروه خاصی از متکلمان و فرقه‌های کلامی همچون معتزله، قدریه و جبریه بوده است و با مطلق علم کلام به عنوان دانش شناخت عقاید دینی و دفاع از آن مخالف نبوده‌اند.

### پیشنهادات

آنچه در این مقاله بیان شد، بررسی و تحلیل دیدگاه‌های ائمه و علمای اهل سنت بود. محدودیت مقاله امکان پرداخت به دیدگاه اهل بیت علیهم‌السلام و پیروانشان را نداشت. همچنین دیدگاه سلفی‌ها از جمله ابن تیمیه و ابن قیم که معتقدند پرداختن به علم کلام، حرام مطلق و تمام متکلمان، کافر هستند، نیز در این مقاله بررسی نشده است که پیشنهاد می‌شود مقالاتی در این دو رسته نیز به رشته تحریر درآید تا پذیرش و یا عدم پذیرش علم کلام از دیدگاه تمام مذاهب اسلامی روشن شود.

## فهرست منابع

١. ابن ابی العز حنفی، محمد بن علاء الدین علی، (١٣٩١ش)، شرح العقیده الطحاویة، بیروت: المكتب الإسلامی.
٢. ابن اثیر جزری، علی بن ابی الکریم، (١٤٠٠ق)، اللباب فی تهذیب الأنساب، بیروت: دارصادر.
٣. \_\_\_\_\_، (١٤١٧ق)، الکامل فی التاریخ، به کوشش: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی.
٤. ابن بطه، عبیدالله بن محمد، (١٤١٥ق)، الابانة الکبری، به کوشش: رضابن نعسان معطی، ریاض: دارالرایة.
٥. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، (١٤٠٣ق)، الاستقامة، به کوشش: محمد رشاد سالم، مدینه: جامعة محمد بن سعود.
٦. \_\_\_\_\_، (١٤٠٦ق)، منهاج السنة النبویة، به کوشش: محمد رشاد سالم، قاهره: مؤسسة قرطبة.
٧. \_\_\_\_\_، (١٤١٧ق)، درء تعارض العقل والنقل، به کوشش: عبداللطیف عبدالرحمن، بیروت: دار الکتب العلمیة.
٨. \_\_\_\_\_، (١٤٢٥ق)، مجموع الفتاوی، به کوشش: عبدالرحمن بن محمد، قاهره: مكتبة ابن تیمیة.
٩. \_\_\_\_\_، (١٣٩٢ق)، بیان تلبیس الجهمیة؛ به کوشش: محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، مکه: مطبعة الحكومة.
١٠. \_\_\_\_\_، (١٤٠٨ق)، الفتاوی الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیة.
١١. ابن جماعه، محمد بن ابراهیم، (١٤١٠ق)، ایضاح الدلیل فی قطع حجج أهل التعطیل، به کوشش: وهبی سلیمان غاوجی الالبانی، قاهره: دارالسلام للطباعة والنشر.
١٢. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، (١٤١٨ق)، كشف المشکل من حدیث الصحیحین، به کوشش: علی حسین البواب، ریاض: دارالوطن.
١٣. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، (١٩٨٤ق)، مقدمة ابن خلدون، بیروت: دارالقلم.
١٤. ابن خلکان، احمد بن حمد، (١٩٧١م)، وفيات الأعیان، به کوشش احسان عباس، بیروت: دارالثقافة.
١٥. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالبر، (١٣٩٨ق)، جامع بیان العلم وفضله، بیروت: دار الکتب العلمیة.
١٦. ابن عساکر، علی بن الحسن، (١٤٠٤ق)، تبیین کذب المفتری، بیروت: دارالکتب العربی.
١٧. ابن قدامه مقدسی، عبدالله بن احمد، (١٤١٠ق)، تحریر النظر فی کتب الکلام، به کوشش: عبدالرحمن بن محمد سعید دمشقیه، ریاض: عالم الکتب.
١٨. ابن کثیر، إسماعیل بن عمر، (١٤٢٤ق)، البداية والنهاية، به کوشش: عبدالله بن عبدالمحسن التركي، بیروت: دارهجر.

۱۹. ابن مفلح مقدسي، محمد بن مفلح، (۱۴۱۷ق)، *الآداب الشرعية والمنح المرعية*، به كوشش: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة.
۲۰. ابواسحاق شيرازي، ابراهيم بن علي، (بي تا)، *طبقات الفقهاء*، به كوشش: خليل الميس، بيروت: دارالقلم.
۲۱. ابوالقاسم اصفهاني، اسماعيل بن محمد، (۱۴۱۹ق)، *الحجة في بيان المحجة وشرح عقيدة أهل السنة*، به كوشش: محمد بن ربيع المدخلي، رياض: دار الراية.
۲۲. ابوشامه مقدسي، عبدالرحمن بن اسماعيل، (۱۴۲۴ق)، *خطبة الكتاب المؤمل للرد إلى الأمر الأول*؛ به كوشش: جمال عزون؛ رياض: مكتبة أضواء السلف.
۲۳. ابوطالب مكي، محمد بن علي، (۱۴۲۶ق)، *قوت القلوب*، به كوشش: عاصم ابراهيم الكيالي، بيروت: دارالكتب العلمية.
۲۴. ابويعلی، محمد بن ابی يعلى، (بي تا)، *طبقات الحنابلة*، به كوشش: محمد حامد الفقي، بيروت: دارالمعرفة.
۲۵. اسفراييني، طاهر بن محمد، (۱۴۰۳ق)، *التبصير في الدين وتمييز الفرقة الناجية عن الفرق الهاالكين*، به كوشش: كمال يوسف الحوت، بيروت: عالم الكتب.
۲۶. انصاري هروي، عبدالله بن محمد، (۱۴۱۸ق)، *ذم الكلام وأهله*، به كوشش: عبدالرحمن عبدالعزيز الشبل، مدينه: مكتبة العلوم والحكم.
۲۷. ايجي، عبدالرحمن بن احمد، (۱۴۱۷ق)، *المواقف*، به كوشش: عبدالرحمن عميره، بيروت: دارالجيل.
۲۸. بخاري، عبدالعزيز بن احمد، (۱۴۱۸ق)، *كشف الأسرار*، به كوشش: عبدالله محمود محمد عمر، بيروت: دارالكتب العلمية.
۲۹. بزدي، علي بن محمد، (بي تا)، *كنز الوصول الى معرفة الأصول (أصول البزدي)*، كراچي: مطبعة جاويد بريس.
۳۰. بغوي، حسين بن مسعود، (۱۴۰۳ق)، *شرح السنة*، به كوشش: شعيب الأرنؤوط، محمد زهير الشاويش، بيروت: المكتبة الإسلامية.
۳۱. بياضي، احمد بن حسن بن سنان الدين، (۱۴۲۵ق)، *إشارات المرام من عبارات الإمام*، به كوشش: شيخ يوسف عبد الرزاق شافعي، كراچي: زمزم بليشرز.
۳۲. تفتازاني، سعد الدين مسعود بن عمر، (۱۴۰۱ق)، *شرح المقاصد في علم الكلام*، پيشاور: دارالمعارف النعمانية.
۳۳. الجزائري، مبارك بن محمد، (۱۴۲۲ق)، *رسالة الشرك ومظاهره*، به كوشش: ابی عبدالرحمن محمود، رياض: دارالراية.
۳۴. خطيب بغدادی، احمد بن علي، (۱۴۰۳ق)، *الجامع لأخلاق الراوي وآداب السامع*، به كوشش: محمود الطحان، رياض: مكتبة المعارف.

٣٥. دارمی، عثمان بن سعید، (١٤٣٣ق)، *نقض عثمان بن سعید علی المریسی*، به کوشش: أبو عاصم الشوامی الأثری، قاهره: المكتبة الإسلامية.
٣٦. ذهبی، محمد بن احمد، (١٤٠٥ق)، *سیر أعلام النبلاء*، به کوشش: شعيب الأرنؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة.
٣٧. \_\_\_\_\_، (١٤٠٧ق)، *تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام*، به کوشش: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی.
٣٨. \_\_\_\_\_، (١٤٠٨ق)، *معجم الشیوخ الکبیر*، به کوشش: محمد الحیب الهیلة، طائف: مكتبة الصديق.
٣٩. رازی، محمد بن عمر، (١٤٢١ق)، *التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
٤٠. زرکشی، محمد بن بهادر، (١٤٢١ق)، *البحر المحیط فی أصول الفقه*، به کوشش: محمد محمد تامر، بیروت: دارالکتب العلمیة.
٤١. سفارینی، محمد بن احمد، (١٤٠٢ق)، *لوامع الأنوار البهیة*، دمشق: مؤسسة الخافقین.
٤٢. سمعانی، منصور بن محمد، (١٤١٧ق)، *الانتصار لأصحاب الحدیث*، به کوشش: محمد بن حسین الجیزانی، ریاض: مكتبة أضواء المنار.
٤٣. شاطبی، ابراهیم بن موسی، (١٤٢٩ق)، *الأعتصام*، به کوشش: محمد بن عبدالرحمن الشقیر، ریاض: دار ابن الجوزی.
٤٤. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، (١٤٠٤ق)، *الملل والنحل*، به کوشش: محمد سید کیلانی، بیروت: دارالمعرفة.
٤٥. غزالی، محمد بن محمد، (١٤٠٥ق)، *قواعد العقائد*، به کوشش: موسی محمد علی، بیروت: عالم الکتب.
٤٦. قاسمی، محمد جمال الدین، (١٣٩٩ق)، *قواعد التحدیث*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
٤٧. قنوجی، صدیق بن حسن، (١٩٧٨م)، *أبجد العلوم*، به کوشش: عبدالجبار زکار، بیروت: دارالکتب العلمیة.
٤٨. قیروانی، عبدالله بن ابی زید، (بی تا)، *رسالة ابن أبی زید القیروانی*، بیروت: دارالفکر.
٤٩. مزی، یوسف بن الزکی، (١٤٠٠ق)، *تهذیب الکمال*، به کوشش: بشار عواد معروف، بیروت: مؤسسة الرسالة.
٥٠. مظفر، محمد حسن، (١٤٢٢ق)، *دلائل الصدق لنهج الحق*، دمشق: مؤسسة آل البيت.
٥١. مقری، عبدالرحمن بن احمد، (١٤١٧ق)، *أحادیث فی ذم الکلام وأهله*، به کوشش: ناصر عبدالرحمن محمد الجدیع، ریاض: دارأطلس.
٥٢. ملاعلی هروی، علی بن سلطان، (١٤٢٢ق)، *مرقاة المفاتیح*، به کوشش: جمال عیتانی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
٥٣. نفاوی مالکی، احمد بن غنیم بن سالم، (١٤١٥ق)، *الفواکه الدوانی علی رسالة ابن أبی زید القیروانی*، بیروت: دارالفکر.
٥٤. وکیع، محمد بن خلف، (١٣٦٦ق)، *أخبار القضاة*، به کوشش: عبدالعزیز مصطفی المراغی، قاهره: المكتبة التجارية الكبرى.